



پنج خصلتی که اگر نبود، همه انسان‌ها از صالحان بودند

آیت الله قرهی در درس اخلاق اخیر خود گفت: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) فرمودند: «لو لآخمسُ خِصالٍ لَصَارَ النَّاسُ كُلُّهُمْ صَالِحِينَ»، اگر پنج خصلت نبود، همه مردم جزء صالحین می‌شدند.

آیت الله قرهی در درس اخلاق اخیر خود گفت: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) فرمودند: «لو لآخمسُ خِصالٍ لَصَارَ النَّاسُ كُلُّهُمْ صَالِحِينَ»، اگر پنج خصلت نبود، همه مردم جزء صالحین می‌شدند.

به گزارش خبرگزاری مهر، سیصد و شصت و یکمین جلسه درس اخلاق آیت الله قرهی که در محل مهدیه القائم المنتظر (عج) برگزار شده است برای علاقه مندان در پی می‌آید.

راه استیلا یافتن بر شهوات

راه رسیدن به مقام بندگی پروردگار عالم، این است که انسان، توفیق دوری از خطورات نفسانی و شیطانی را برای خودش حاصل کند.

اگر این قاعده درست شد و حال او، حالی شد که خطورات نفسانی و شیطانی، از او، دور شد و به تصفیه و پاک‌سازی خودش، مراقبه کرد و بعد هم به ذکر پروردگار عالم مشغول شد؛ آن وقت برای ملکه‌ی عقل الهی، استیلا به وجود می‌آید و وجودش با خطورات ملکی و ربّانی، عقل بما هو عقل می‌گردد.

بیان کردیم: اگر واقعاً انسان، از خطورات نفسانی و شیطانی، خروج پیدا کند؛ تفکرش، از تخیلات خالی شده و به تفکر حقیقی و به قول اولیاء الهی و عرفای عظیم الشان، الهامات الهی تبدیل می‌شود. وقتی به این الهامات الهی وارد شد، طبعاً پیرو فرامین انبیاء عظام، حضرات معصومین و اولیاء خدا و به تعبیر دیگر پیرو دین می‌شود و دیگر این‌قلتی برای فرامین الهی نمی‌آورد. چون این خطورات نفسانی و شیطانی است که انسان را وادار به این‌قلت آوردن نسبت به فرامین حضرت حق می‌کند، اما اگر واقعاً حالش، حال دوری از خطورات نفسانی و شیطانی شد و خطورات ملکی و ربّانی بر وجودش، استیلا پیدا کرد، معلوم است که دیگر مطیع محض فرمان پروردگار عالم می‌شود و طوری اطاعت می‌کند که از باب نفس مطمئنه است، «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي» [۱]. یعنی در باب نفس مطمئنه است که اطاعت محض می‌کند و راضیه مرضیه می‌شود و عبدالله به معنی حقیقی خواهد شد و این نکته، بسیار مهم است.

لذا وقتی این حال برای او پیش آمد، حسب فرمایش اولیاء عظیم الشان، این قوه‌ی عاقله، ملکه‌ی وجودش می‌شود و استیلا و برتری بر قوای شهویه و غضبیه و وهمیه پیدا می‌کند. برای همین دیگر چیزی به نام شهوت در وجود او نیست و یا به تعبیر برخی از علمای اخلاق و عرفای عظیم الشان، دیگر دچار شهوات (منظور از جمع بیان کردن آن، شهوت مال، قدرت، سخن، سواد) نه علم بما هو علم که در جلسه گذشته نکاتی در این مورد بیان کردیم) و ... است) نمی‌شود. این یکی از خصوصیات مراقبه نسبت به خطورات نفسانی و شیطانی است.

اگر انسان این مراقبه و مواظبت را نسبت به خطورات نفسانی و شیطانی داشته باشد، معلوم است که این نفس دون دیگر نسبت به قوای شهوانی، غضبیه و وهمیه اثرپذیر نخواهد بود و حال دیگری می‌شود و وضعش، متغیّر می‌شود. لذا طوری متحوّل می‌شود که آنچه صورت ظاهر دیگران نمی‌بینند (که بنا هست ببینند؛ چون بناست همه عبدالله و بنده‌ی پروردگار عالم شوند)، می‌بینند.

معلوم است آن که بنده‌ی خدا شد، «عَبَدَ اللَّهَ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ»، همه چیز، عبد او می‌گردد. اگر انسان به این مطلب دقّت کند، برنده است. چنین کسی استیلا دارد و در مقام معرفتی، عالم را می‌بیند و همه چیز در اختیار او به عنوان خلیفه الله است که حضرت حق فرمود: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» [۲]. همه از این راه مراقبه به خطورات نفسانی و شیطانی است.

لذا بیان کردیم: وسوسه‌ها و قوه‌ی وهمیه و غضبیه هم از بین می‌رود و همه‌ی مسائلی که گاهی انسان را مشغول می‌کند و راه را برایش می‌بندد، تمام می‌شود و پروردگار عالم راه را برایش می‌گشاید. همه به خاطر همین مراقبت و مواظبت اوست و این که از خطورات نفسانی و شیطانی - که توضیح دادیم چیست - دوری جست. چنین کسی دیگر از صالحین خواهد شد.

پنج خصلتی که اگر نبود، همه انسان‌ها از صالحان بودند

در جلسه گذشته روایتی ذیل این مطلب بیان کردیم که حضرت مولی‌الموالی، امیرالمؤمنین، اسدالله الغالب، علی‌بن‌ابی‌طالب(ع) فرمودند: «لو لآخمسُ خِصالٍ لَصَارَ النَّاسُ كُلُّهُمْ صَالِحِينَ»، اگر پنج خصلت نبود، همه مردم جزء صالحین می‌شدند. تمام این‌ها برای این است که انسان، خطورات نفسانی و شیطانی را مواظبت نکرده که گرفتار این پنج خصلت می‌شود. دو خصلت را بیان کردیم و ادامه آن برای این جلسه ماند.

حضرت فرمودند:

۱- قانع بودن به نادانی

انسان با فهم یک مطلب، تازه با جهل خود آشنا می‌شود!

«أَوَّلُهَا الْقَنَاعَةُ بِالْجَهْلِ»، اولین خصلت، قانع بودن به نادانی است.

این مورد را در جلسه گذشته توضیح دادیم و بیان کردیم: مگر می‌شود کسی به جهل، قانع شود؟! اصلاً مگر کسی از جهل، خوشش می‌آید که بخواهد به آن، قانع هم بشود؟ معنی آن را توضیح دادیم و گفتیم: حتی اگر کسی در مباحث علمی توقف کند و تصوّر کند من بلام و دیگر برایم بس است، یک نوع جهل و از اوهام است. لذا اولیاء خدا علم‌آموزی را حسب فرمایش نبی مکرم(ص)، من المهدی الی اللحد، می‌بینند.

خدا آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی، استاد عظیم‌الشأنمان را رحمت کند. یک موقعی من محضر مبارکشان رسیده بودم. یک نکته‌ی بسیار بکری فرمودند و بعدها این را در درس خارجشان هم تکرار کردند. احساس کردم متوجّه به این مطلب شده بودند که چقدر این نکته، نکته‌ی زیبایی است و مخصوص فرمودند که عموم هم بدانند. فرمودند: اتفاقاً اجتهاد، آغاز راه علم است، نه انتهای علم!

یعنی این‌طور نیست که کسی بگوید: دیگر تمام شد و من مجتهد شدم. بلکه رسیدن به اجتهاد، یعنی آغاز راه. یعنی راهی برای انسان باز شده، حالا باید حرکت کند و به سمت جلو برود. اگر بگوید: خیر، همین برایم بس است، معلوم است که جهل است و به علم نرسیده است.

آیت‌الله مولوی قندهاری، آن کنز الهی، یک موقع، یک تعبیر بسیار زیبا و عالی بیان فرمودند. فرمودند: اگر انسان در واژه‌ها و الفاظ گیر کند و بماند، طبعاً قناعت به جهل کرده است و شاید یک معنای «العلم هو الحجاب الاکبر» همین باشد.

برتر و عالی‌تر از این تعبیر را، ابوالعرفا، آیت‌الله العظمی ادیب فرمودند. ایشان فرمودند: انسان هر چه در علم جلو برود، باید بداند که تازه به جهل خودش، آشنا شده است و چون به جهل آشنا می‌شود، قناعت به جهل نخواهد کرد و طبعاً به دنبال علم می‌رود.

تعبیر ایشان، تعبیر عجیبی است! یعنی هر چه در علم پیش می‌رود، می‌فهمد که من چه جهلی داشتم که خودم خبر نداشتم و نسبت به این موضوع، جاهل بودم. چون تا انسان مطلبی را متوجّه نشو، متوجّه به جهل خودش هم نسبت به آن موضوع نخواهد شد. این نکته، بسیار عالی است، هم بحث فلسفی، هم کلامی و هم منطقی دارد. وقتی انسان چیزی را به دست می‌آورد، تازه متوجّه می‌شود که جاهل به آن بوده و شاید تا آن موقع هم متوجّه به جهل خودش نبوده است. لذا باعث می‌شود که قانع به جهل نشود.

بعد فرمودند: پس معلوم می‌گردد امکان به جهل‌های دیگر هم موجود است که هر چه جلوتر برود، به جهل خودش پی می‌برد. لذا قانع به جهل نمی‌شود.

لذا امیرالمؤمنین فرمودند: «لو لآخمسُ خِصالٍ لَصَارَ النَّاسُ كُلُّهُمْ صَالِحِينَ أَوَّلُهَا الْقَنَاعَةُ بِالْجَهْلِ». همان‌طور که بیان کردیم به صورت ظاهر هیچ کس دوست ندارد که به او جاهل بگویند، حالا چه برسد که جهل خود قانع باشد. فرمایش حکیمانه مولی‌الموالی و آن باب علم پروردگار عالم - که نبی مکرم، علم الله و امیرالمؤمنین باب علم الله محسوب می‌شود - احتیاج به شرح دارد که آن‌هایی که متصل هستند، از جمله آیت‌الله العظمی ادیب، این‌گونه بر آن شرح می‌زنند: هر وقت انسان به مطلبی دست یابد، تازه آشنای به جهل خود می‌شود؛ پس چنین کسی قانع به جهل نیست و می‌گوید: یحتمل جهل‌های

دیگری هم داشته باشم، برای همین باید جلو بروم.

وجود مقدّس حضرت باقرالعلوم، امام محمدباقر(ع)، وقتی درون غار رفتند و به آن راهبی که سالی یک بار بیرون می‌آمد و ...، برخورد کردند، بعد از یک سری سؤال و جواب، فرمودند: من جاهل به این مطلب نیستم. با این که ایشان، باقرالعلوم، یعنی شکافنده‌ی همه علوم است و علم در نزد آنان، اصلاً ذاتی و درونی است؛ چون علم آن‌ها لدنی است و نمی‌خواهد اکتساب کنند.

وقتی وجود مقدّسه‌ی زینب کبری(س) به عنوان عالمة بلا معلّمه است، یعنی به تعبیری حتی شاگردی امیرالمؤمنین را هم نیاز ندارد. آن‌وقت ببینید دیگر وجود مقدّس معصوم به عنوان حجتّ الله چگونه است.

بارها بیان کردم: وقتی که اباصلت تعجّب می‌کند و می‌گوید: چگونه است که وجود مقدّس امام رضا(ع)، به همه‌ی زبان‌ها (یونانی، چینی، هندی، ترکی و ...) صحبت می‌کند؛ حضرت فرمودند: ما حجتّ خدا بر روی زمین هستیم. اصلاً علم در آن‌ها فی ذاته و ملهوف فیه است. به تعبیری بیان می‌کنند: إنّ علم المعصوم، علم فی ذاته و ملهوف فیه.

لذا علم حضرات، فی ذاته است، امّا برای این که به من و شما یاد بدهند که انسان نباید هیچ موقع خود را عالم بداند، می‌فرمایند: من جاهل به این مسئله نیستم و نمی‌گویند: من عالم.

اگر انسان تصوّر به عالم بودن کند، شاید توقّف ایجاد شود و بگوید: من دیگر می‌دانم. لذا شاید خود همین که انسان بگوید: من عالم، خودم می‌دانم و ...، سبب شود که نسبت به امر حجتّ خدا، معصوم، اطاعت نکند. حالا دیگر می‌خواهد امر معصوم را عالمانه بررسی کند و می‌گوید: من خودم صاحب‌نظم، بالاخره انسان، علم و اختیار دارد و ... همین می‌شود که در آن بزنگاه‌ها، حجتّ خدا را رها می‌کند.

قبلاً هم بیان کردم، مختار ثقفی، از این باب که شنیده بود او را کیّس نامیدند، در مقابل امام مجتبی هم اظهار نظر می‌کند و می‌گوید: من جنگ با معاویه را خیلی صلاح نمی‌دانم، این کوفیان همان کسانی هستند که پدرشان را تنها گذاشتند و ...

البته به ظاهر و از باب در صفحه و لوح آوردن و جورچین درست کردن، درست گفته، امّا یادش می‌رود انسان باید در مقابل امام، مطیع محض باشد. لذا این خودش یک نوع جهل، توقّف در علم و قناعت به جهل است.

۲- حرص به دنیا

«الحرصُ عَلَى الدُّنْيَا»، حریص بر دنیا بودن.

اگر کسی حریص به دنیا شد، واقعاً سیری ندارد. فتنه همیشه هست و انسان باید مراقبه کند، امّا یک دلیل این که فتنه‌ها به وجود می‌آید، چه فتنه ۷۸، چه فتنه ۸۸، چه فتنه‌های قبل انقلاب و ...، این است که انسان، حریص به دنیا می‌شود و می‌گوید: من باید باشم، من در این دائرمدار قدرت باید وجود داشته باشم و ... لذا می‌بینیم که در این باره چه اتفاقاتی می‌افتد.

این بحث حرص به دنیا را در بحث ترامپ و کلینتون هم دیدید که چگونه مناظره می‌کردند و همدیگر را ضایع می‌کردند. یکی زنان را ابزار شهوت می‌دانست و یکی از بحث سرمایه‌گذاری‌ها می‌گفت و ... البته این‌ها حقایقی بود که در درونشان بود، امّا علت‌العللش، این حرص به دنیا است که می‌خواهد هر طور شده به قدرت برسد.

تنها حرص ممدوح: حرص در بندگی

در همه‌ی مطالب، حریص بودن، بد است و فقط در یک مورد هست که حریص بودن ایرادی ندارد و هر چه جلو بروی، خوب است و آن، حرص در بندگی است.

حتی این را هم که مولی‌الموالی فرمودند: در علم، بالادستت را نگاه کن و در ثروت، پایین دستت را؛ اولیاء خدا و عرفای عظیم‌الشان، بسیار زیبا شرح دادند و فرمودند: حتی حرص در درس هم درست نیست؛ یعنی حرص داشته باشی، امّا ندانی که این‌ها ابزار است. یعنی سواد تنها از این جهت خوب است که ابزاری به دست بیاوری تا به اهداف بالاتر خود برسی. من در درس خارج اصول مثال زدم و گفتم: می‌گویند اصول، علم آلی و ابزاری برای فقه است. لذا تمام این علوم هم ابزار است و حتی خود علم فقه هم ابزار است، ابزار برای بندگی خدا. نه این که فقه بخوانیم که مجتهد شویم. قرآن بخوانیم که حافظ شویم و ...

من برای حفظ قرآن بسیار تأکید کردم و گفتم: سربازان آقا جان، حافظ قرآن هستند. بیان کردم: حداقل روزی یک آیه حفظ کنید. از آن زمانی که گفتم و دوستان نظم دادند و در سایت حوزه و کانال تلگرام حوزه، روزی یک آیه را قرار می‌دهند، به سه جزء رسیدند. یعنی اگر کسی جدیت و تکرار داشته است، الآن حداقل سه جزء حفظ است. کسی که به این مرحله برسد، جلو می‌رود و بعد یک مدّت می‌بینی که حافظ قرآن شده است. برای بنده، یقین، صددرصد است که سربازان آقا جان، امام زمان(عج)، حافظ کلّ قرآن هستند. اگر بخواهیم در طومار سربازی آقا جان، امام زمان(عج) قرار گیریم، باید به دنبال حفظ برویم.

اما اگر این که من به دنبال حفظ قرآن برویم که بگوییم من حافظ کلّ قرآن هستم، باز خود این، یک نوع توقف در جهل است. ما باید بدانیم که حفظ قرآن هم یک نوع ابزار است، ابزاری برای سربازی امام زمان است. این، خودش ابزار و وسیله است.

پس همه‌ی این‌ها ابزار بندگی پروردگار عالم می‌شود، نه این که هدف باشد. اجتهاد، خودش، نباید هدف باشد. اجتهاد هم ابزار است. انسان نباید در درس توقف کند و مدام باید بخواند. همان‌طور که بیان کردم، آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی فرمودند: اجتهاد تازه آغاز راه است. لذا خود این‌ها هم ابزار بندگی است.

پس حتی حرص در درس هم حرص به دنیا می‌شود. اولیاء خدا فرمودند: اگر کسی بخواهد درس بخواند که فقط بخواند و عشق به درس دارند و ...، باید ببینید هدفشان چیست، اگر هدف فقط این است که مجتهد شوند و ...، حرص است. مدام درس بخواند که چه شود؟! امروزه در یک لوح فشرده و حافظه‌های مختلف، هزاران کتاب می‌ریزند. به راحتی می‌بینید که در فلان جلد و فلان صفحه و فلان سطر در فلان کتاب چه نوشته شده است. پس حالا ما هر چقدر هم حافظه‌ی قوی داشته باشیم و مثلاً تمام متون فقهی را بدانیم که صاحب جواهر در فلان مورد چه فرموده، شیخ انصاری چه فرموده، صاحب عروه چه فرموده و ...، نهایتاً یک کتابخانه و یا یک لوح فشرده‌ی متحرک می‌شویم. تازه بعضی‌ها مسلط بر تمام مطالب هستند، اما صاحب‌نظر نیستند و به قوه‌ی اجتهاد نرسیدند. قوه‌ی اجتهاد با قوه‌ی حافظه فرق می‌کند.

پس نهایت قضیه این است که انسان باید هدف داشته باشد. این‌ها هدف نیست، این‌ها ابزار است. تمام این‌ها باید ابزار بندگی پروردگار عالم باشد.

کما این که این مباحث اخلاق هم - که ما بیان کردیم: اخلاق هم باید علمی باشد و باید گام به گام جلو رفت و قطعه‌های جورچین آن را کنار هم قرار داد تا یک مطلب مدوّنی دربیاید - باز هم ابزار است. ما که چیزی نمی‌دانیم، اما به فرض مبانی فلسفه‌ی اخلاق و علم اخلاق را بدانیم، اما عمل نکنیم، این دیگر خسر دنیا و الآخرة، ذلک هو الخسران المبین است. آن که نمی‌داند که نمی‌داند. اما این که بداند و تازه یک مبانی هم در دستش باشد، اما عمل نکند، گرفتار است. دلش خوش است که من مباحث اخلاق را می‌دانم، جورچین خوبی هم می‌کنم، از اوّل بحث، همه چیز را به خوبی می‌دانم، خطورات را می‌دانم، شقوقش را می‌دانم و ... خوب می‌دانی که چه؟! اگر ندانیم که این‌ها ابزار است و هدف، عمل است و باز عمل هم برای این است که انسان به بندگی خدا برسد.

پس اولیاء خدا می‌فرمایند: حتی اگر عمل هم می‌کنی، باید بدانی این عمل باید تو را به بندگی خدا برساند، برای همین است که اولیاء خدا هیچ موقع به عملشان غرّه نمی‌روند. چون اگر مغرور شوند، دیگر تمام است. فقط به این عنوان که خداوند فرموده عمل کن، می‌گویند: «چشم، من فقط از باب تکلیفی، عمل را انجام می‌دهم. همان‌طور که نماز تکلیفی است و می‌خوانیم، پروردگار عالم می‌فرماید: دست دیگران را بگیر، انفاق کن، می‌گویم: چشم. خمست را بده، می‌گویم: چشم. مراقب زبانت باش، می‌گویم: چشم. چشم‌ت خطا نرود، می‌گویم: چشم». بالجد هم عمل می‌کند و چشم را مراقبه می‌کند، اما این‌ها را به عنوان تکلیف می‌داند. می‌گوید: «خدا! من این‌ها را انجام می‌دهم تا تو بپذیری که من بنده‌ی تو بشوم». چون در مقام نفس مطمئنّه دیگر هر چه خدا بگوید، عمل می‌کند و چشم می‌گوید، چشم مطلق. به عملش غرّه نیست و خود عمل را هم از این باب انجام می‌دهد که خدا امر کرده و می‌گوید: من می‌خواهم بنده‌ی تو باشم.

همان‌طور که بیان کردیم، یک نمونه‌ی خیلی بارز بندگی در اعمال ما، صیام است. تا اوّل ماه مبارک رمضان می‌شود واجب است که روزه بگیریم، اما همین که اوّل شوال می‌شود و ماه رؤیت می‌شود، حرام می‌شود. شاید یک کسی بگوید: تمام ایّام متعلّق به پروردگار عالم است، روزها چه فرقی می‌کند، من تازه بدنم عادت کرده و می‌خواهم روزه بگیرم، اما می‌گویند: حرام است. آن‌جا می‌گوید: واجب است بگیری، چشم. این‌جا می‌گوید: حرام است بگیری، چشم.

پس اعمال هم برای بندگی خداست و اصل و اسّ و اساس، همین است. لذا کسی که این‌طور باشد، حتی در درس هم از باب این که فقط درس خوانده باشد، حرص نمی‌زند. می‌گوید: من می‌خوانم و جلو می‌روم؛ چون می‌خواهم در جهل متوقف نباشم و این درس، ابزاری برای بندگی خدا باشد. عمل می‌کنم که بندگی کنم. نه این که بگویند: فلانی، عالم و مجتهد است و در همه‌ی

علوم، علامه است. اولیاء خدا دنبال این موارد نیستند، دنبال بندگی خدا هستند.

مثلاً شما تصوّر می‌کنید علامه طباطبایی تفسیر المیزان را نوشت تا بگوید من هم بر قرآن مسلط هستم؟! به یقین بدانید که اصلاً و ابداً این‌طور نبوده است. حتی یک لحظه به قوه‌ی مخیله‌ی ایشان خطور نمی‌کرد که من این قلم را که می‌زنم و تفسیر می‌نویسم، برای این است که یک یادگاری از من بماند. این‌ها باید فقط برای بندگی باشد. مگر آن دنیا سؤال می‌کنند که آیا شما چیزی نوشتی یا نوشتی؟!

کما این که اولین چیزی هم که در تلقین به ما می‌گویند، همین است: اِسمع، اِفهم، یا فلان ابن فلان، اگر سؤال کردند: من ربّک؟ فقل فی جوابهما، الله جلّ جلاله ربّی و ... اما آیا یک جای تلقین گفته که اگر سؤال کردند: چه چیزی خواندی، چه بگویی؟ فقل فی جوابهما المکاسب و الکفایه و ...! الهندسة و الجبر و الفیزیا و ...!

همه این‌ها ابزار است و هیچ وقت از ما نمی‌پرسند که چه خواندید. البته اگر در تفسیر باشد، می‌پرسند که چرا قرآن را این‌طور بیان کردی؟! اما این که به عنوان فضیلت بدانند، این‌گونه نیست. البته از یک جهت تفسیر نوشتن فضیلت هست و علامه هم کار مهمی انجام دادند، هم راه را برای خودشان باز کردند و هم کسان دیگر، اما هیچ وقت به دنبال فخر نبود که به ایشان، علامه بگویند. ایشان فقط به دنبال این بود که بنده‌ی خدا شود. اگر نگرش انسان این‌گونه باشد، آن وقت است که کتابش هم نور و باقیات الصالحات می‌شود.

لذا عرفا به دنبال اعمالی بودند که به بندگی برسند و بعد هم در آخر می‌گفتند: عاملنا بفضلک و لا تعاملنا بعدلک یا کریم. یک لحظه هم نمی‌گفتند: خدایا! ما تفسیر نوشتیم، نماز شب خواندیم، این همه شاگرد پرورش دادیم و ... اصلاً این موارد به قوه‌ی مخیله‌شان هم نمی‌آید.

من در آخر عمر ابوالعرفا، آیت‌الله العظمی ادیب، به ایشان گفتم: امثال آسیّد عبدالعلای سبزواری که به آن مقامات رسیدند، در دامن شما پرورش پیدا کرد و افرادی زیادی از این دست شاگردان شما بودند. ایشان فرمودند: من وقتی نگاه می‌کنم، جز عنایت امیرالمؤمنین، چیزی نمی‌بینم و لذا به هیچ عنوان هم تفکر و تصوّر نکردم که چه کسانی، به چه جاهایی رسیدند. بعد فرمودند: من فقط این را وظیفه‌ی خود دانستم که باید انجام بدهم.

سرباز این‌گونه است. یک موقع به سرباز می‌گویند: سر شیفت برو. یک‌بار می‌گویند: برج مراقبت برو. یک‌بار می‌گویند: سر مرز برو. یک‌بار هم می‌گویند: به دفتر فرماندهی برو. اما بعد از دو سال که به او کارت پایان خدمت می‌دهند، نمی‌نویسند: فلان سرباز در دفتر فرماندهی بوده، می‌گویند: دو سال خدمتش تمام شده است.

حالا اگر ما سرباز امام زمان هستیم، فرقی با آن سربازی این است که دائم سرباز هستیم، اما حالمان همان حال است و احساس تکلیف می‌کردیم و انجام می‌دادیم. حالا دیگر برایم مهم نیست که ببینم چه کسی به چه جاهایی رسید و ثمره‌ی کار من چگونه بود و ... ابداً در تصوّرش هم نیستم. فقط از باب وظیفه کار انجام می‌دهم. وظیفه‌ی من این بوده که تدریس کنم، می‌گویم: چشم. وظیفه‌ی من این است که منبر بروم، چشم. وظیفه‌ی من این است که سکوت کنم، چشم. وظیفه‌ی من این است که بجنگم، چشم.

این که بعضی از مجتهدین، از افتا فرار می‌کردند و حتی مجبور به پذیرش مرجعیّت می‌شدند، فقط از این باب بوده که امر و تکلیف بوده است و لاّ آسیّد ابوالحسن اصفهانی، شیخ اعظم، انصاری و ... نمی‌خواستند زعامت امت را بپذیرند. کما این که دیدید امام‌المسلمین بعد از رحلت امام عظیم‌الشّأنان نمی‌خواستند رهبری را بپذیرند و حضرت آقا شمه‌ای از این قضیه را بعد از سال‌ها اصرار اجازه دادند که در تلویزیون نشان بدهند. آن هم به دلیل این که فتنه‌ها به وجود آمد. لذا ایشان هم اصلاً نمی‌خواستند، اما وقتی این بار بر روی دوش ایشان از ناحیه حضرت حجّت گذاشته شد، دیگر معلوم است تا جایی که توان دارند، جلو می‌روند.

لذا این قاعده است و اولیاء خدا و عرفای عظیم‌الشّأن و ... به دنبال ریاست و حبّ به دنیا و پذیرش مقام حتّی به این عنوان که بگویند: من خدمت می‌کنم هم نیستند. می‌گویند: باید خدمت را بر روی دوش ما بگذارند. لذا خودشان حتّی به تصوّر خدمت هم نمی‌روند. فقط اگر بر روی دوششان گذاشتند، می‌روند. یعنی خودشان احساس تکلیف نمی‌کنند. بعضی مواقع ما خودمان احساس تکلیف می‌کنیم و خودمان را جلو می‌اندازیم. اما برای عرفا و حجج الهی، ابلاغ است که باید این کار را انجام دهید و آن‌ها هم چشم می‌گویند.

لذا وقتی هم این مسئولیّت را پذیرفتند، آن را به عنوان فضیلت نمی‌دانند. بلکه فقط آن را به عنوان امتحان الهی برای بندگی

خدا می‌دانند. به یقین برای من است که امام المسلمین، هیچ فضیلتی در رهبری امت برای خود نمی‌بینند و فقط آن را تکلیف الهی می‌دانند. این بندگی خدا می‌شود.

لذا وقتی این حال برای انسان آمد، دیگر حریص بر دنیا نمی‌شود. خدا مرحوم حاج آقای حلویی را که بازاری ثروتمندی بودند، رحمت کند. ایشان می‌فرمودند: من بارها به آیت‌الله العظمی ادیب گفتم: آقا! همه‌ی اموال بالجد در اختیار شماست و آقا هم این را تأیید می‌کردند که ایشان، راحت بود و انقطاع یافته بود و بریده‌شده‌ی از دنیا بود و إلاً اصلاً آقا این‌ها را نمی‌پذیرفتند. علت پذیرش ایشان هم این بود که از پدرشان اطاعت کرده بودند و چون پدرشان گفته بود: راضی نیستم طلبگی بروی، با سید نقی نقوی مشورت کرده بودند و ایشان هم گفته بود: اگر پدرت گفته نرو، نمی‌خواهد بروی، می‌خواهی طلبگی بروی که انسان شوی، حرف پدرت را گوش بده، انسان می‌شوی.

همین مطلب یک آرامش قلبی به ایشان داد و او هم آن بازاری شد که پدرش می‌خواست که ادامه‌ی راهش را بدهد و بعد هم خدای متعال جلوی راه ایشان، آیت‌الله العظمی ادیب را قرار داد و ایشان از اصحاب لیل آقا شدند و از شاگردان دوره سوم آقا بودند.

ایشان واقعاً هم به راحتی بریده از دنیا بودند و حریص نبودند. خیلی جالب است که روز به روز هم بر اموالش افزوده می‌شود و ایشان هیچ توجهی به این قضیه نداشتند. ما روایت هم داریم که کسی که حرص می‌ورزد، دنیا او را مدام به سمت خودش می‌کشانند، اما به آن سواری نمی‌دهد.

همه‌ی این‌ها برای همین است که وقتی خطورات الهی و ملکی شد، دیگر کاری ندارد. همه این‌ها براساس فکر است. وقتی می‌بیند خطورات او دیگر خطورات نفسانی نیست، دیگر راحت است. وقتی خطورات، ربّانی و الهی شد؛ یعنی فهمید که همه‌ی این‌ها ابزار است، دیگر حریص به دنیا و مال و منال و قدرت نمی‌شود. حریص به درس به این عنوان که به او بگویند: علامه است و ...، نمی‌شود.

یک بنده‌خدایی به من می‌گفت: اگر من دکترایم را بگیرم، چون جوان هستم، می‌توانم جای پایم را در آن‌جایی که هستم، محکم کنم. در این تفکر دو، سه مطلب خوابیده: یک این که علم را ابزار قرار دادیم و علم بما هو علم نشد. دوم این که اعتقاد به رزاقیت خدا نداریم و باور نداریم که خدا رزاق است. البته به ظاهر می‌گوییم: خدا رزاق است، اما در ادامه‌ی آن، یک «ولی» هم می‌آوریم و می‌گوییم: خدا رزاق است، ولی من مدرکم را داشته باشم، اطمینانم بیشتر است. البته من نمی‌خواهم بگویم کسی به دنبال مدرک نرود، اشتباه نشود. می‌خواهم بگویم: این حالات که در ذهن می‌آید، تند می‌خوانم، سریع می‌خوانم، فقط می‌فهمم که سرالوات امتحانی چی به چیست، جزوهای کوتاه می‌خوانم و برخی مواقع مع‌الأسف با پول دادن، مدرکم را می‌گیرم. این‌ها همه حرص به دنیا است؛ چون نفهمیده که علم ابزاری برای بندگی خداست، نه ابزاری برای دنیا!

۳- بخل‌ورزی

فرمودند: سومین خصلت، «والشَّحُّ بِالْفَضْلِ»، بخل ورزی به زیادی است.

دردناک‌ترین مریضی

اولاً بدانید پیامبر اکرم، محمد مصطفی(ص) فرمودند: «أَيُّ دَاءٍ أَدْوَى مِنَ الْبُخْلِ»، کدام درد و مریضی هست که از مریضی بخل و خسیسی دردناک‌تر باشد.

بخل، خودش یک مریضی بزرگ است. گاهی بخل، بخل علمی است، یعنی فردی بخل می‌ورزد که مطالبی را که می‌داند بیان کند. گرچه بعضی می‌گویند: چرا شیخ العجائب، حضرت شیخ بهاء برخی از مطالب را بیان نکرده و به رمز و ... نوشته است؟ جواب این است که ایشان بخل نداشتند، اما می‌ترسیدند که به دست نااهل بیفتد. و إلاً واقعاً اگر اهلش را می‌دیدند، اصلاً نمی‌خواستند در سینه‌ی خود حبس کنند و با خود ببرند.

این را هم بیان کنم که یک نکته رشحاتی است: حجت و ولیّ خدا، آن عارف بالله، بر خود حرام می‌داند آنچه پروردگار عالم بیان کرده و می‌داند و از ناحیه‌ی حجت و یا ولیّ و یا عالم‌العامل به او رسیده، حبس در سینه کند. می‌گویند: مثل چنین کاری، مانند حبس مال است. لذا این کار را حرام می‌دانند، منتها باید اهلش را هم داشته باشند تا به او بدهند.

در مثال مناقشه نیست، اما برای قریب به ذهن شدن مجبوریم از این مثال‌ها استفاده کنیم. مانند این می‌ماند که مادری یک

جواهر گران قیمت خود را در دست بچه بدهد و او به کوچه برود. اما اگر مادر متوجه باشد، چنین کاری نمی‌کند. هر چقدر هم بگویی: این فرزند و عزیز توست، این را به او بده، نمی‌دهد. چون می‌گوید: او بچه است و چیزی متوجه نیست. البته می‌گوید: بله، اگر این بچه بزرگ و عاقل شد و ازدواج کرد، آن موقع به او می‌دهم، اما الآن بچه است، او را دوست دارم، اما جواهر به دستش نمی‌دهم.

حتی اولیاء خدا گاهی به برخی از شاگردانشان هم مطالبی را نمی‌دادند. چون می‌دیدند صدر آن‌ها، آن جایگاه را ندارد و ظرف وجودی‌شان آمادگی پذیرش آن مطالب را ندارد. اما این را بدانید که هیچ موقع بخل نمی‌ورزیدند و اصلاً این را که مطالب را در سینه‌ی خود حبس کنند، حرام می‌دانند. لذا دنبال می‌کنند که در آخر کسی را پیدا کنند و آنچه را در سینه‌شان هست، بیرون بریزند و یک نفس راحت بکشند و بگویند: تمام شد، من امانت را دادم، خداحافظ، دیگر دارم می‌روم. اما گاهی هم پیدا نمی‌شود که امانت را بدهند. اما بخل نمی‌ورزند.

لذا فرمودند: این بخل، بد دردی است و کدام درد از این بدتر است؟! اگر کسی حتی در مطالب مالی هم بخل بورزد، باعث انهدام دین می‌شود. خداوند در قرآن فرموده: «خذوا زینتکم عند کلّ مسجد»، چرا زینت‌ها برای خودمان نباشد؟! چرا باید عند کل مسجد باشد؟ اتفاقاً یهود دارد این کار را می‌کند. الآن این‌ها دارند کلی خرج می‌کنند، ما اشتباه می‌کنیم. اصلاً تز یهود این است که می‌گوید: دو سوم مال در راه تسلط بر مردم دیگر باید خرج شود.

عامل نابودی اسلام!!

لذا خیلی جالب است، کسی در باب تجارت، موفق می‌شود - در روایت داریم که اموال، ده قسم که نه قسم آن در تجارت است - که وقتی سرمایه او به سود رسید، بلافاصله از سود نخورد و نصف سود را به خود سرمایه بدهد. نه این که بنشیند و جلو سود را بخورد - البته بحث ما از این مطلب، مطالب معنوی است، حالا بعضی هم از آن، استفاده مادی می‌کنند، بماند -

یهودی‌ها این کار را می‌کنند. دو سوم مال را بر مال می‌گذارند. البته مباحث ربا و ... برای آن‌ها مهم نیست. اما بر عالم مسلط می‌شوند. بعد هم قائل هستند که باید یک سوم دیگر را هم در راه دین یهود باید خرج کنیم، نه در راه خودمان. پس چه چیزی برای خودشان می‌ماند؟ می‌گویند: از باقی‌مانده‌ی آن یک سوم، چیزی ماند، ما مصرف می‌کنیم. لذا باید قناعت پیشه کنیم. حرفشان، خیلی عجیب است. این تز صهیون و یهود است.

وهابیت هم که بازوی یهود است دارد همین کار را می‌کند. اما ما نکردیم که اگر کرده بودیم، امروز این‌گونه نبودیم و بر عالم مسلط بودیم. اما ما برعکس عمل می‌کنیم و به قول مرحوم ابوی وقتی در سجده می‌رویم، به جای آن که بگوییم: سبحان ربّی الاعلی و بحمده، می‌گوییم: سبحان ربّی الاعلی و به من ده! ببینید این وزاری که مولتی میلیاردر هستند، قبل هم وزیر بودند، قبل از آن وزارت‌های اولیه چقدر داشتند؟! مگر می‌شود یک کسی یک‌باره مولتی میلیاردر شود؟! برای این که برای خودشان بر می‌دارند، در حالی که باید در راه دین خرج شود.

در خصال شیخ صدوق، جلد یکم است که حضرت صادق القول و الفعل، امام جعفر صادق(ع) می‌فرمایند: «ما مَحَقَّ الإسلامَ مَحَقَّ الشَّيْءِ»، هیچ چیزی به اندازه بخل و خسیسی، اسلام را منهدم نکرده است، «ما مَحَقَّ الإسلامَ مَحَقَّ الشَّيْءِ». معلوم می‌شود که چون خسیس شدیم و در راه اسلام خرج نکردیم، اسلام ضعیف می‌شود. یهودی‌ها در راه دین خودشان خرج می‌کنند. هر چه دین آن‌ها که دین نیست، تحریف شده و باطل است و إلا ما می‌گوییم: هیچ فرقی بین رسل الهی نیست، لا نفرق بین احد من رسله. لذا بیان کردیم که آن‌ها، کلیمی نیستند و همان یهودی هستند. قرآن به آن‌ها می‌فرماید: یهود و نصارا. ما هم باید با تعبیر قرآن، صحبت کنیم. قرآن هیچ موقع نمی‌فرماید: مسیحی و کلیمی. مسیحی و کلیمی حقیقی، ما هستیم. کما این که سئی حقیقی هم ما هستیم که به ستّ پیامبر عمل می‌کنیم.

حضرت می‌فرمایند: هیچ چیزی به اندازه بخل و خسیسی، اسلام را منهدم نکرده است، «ما مَحَقَّ الإسلامَ مَحَقَّ الشَّيْءِ». آن روزی که امام راحل دفاع مقدس را آغاز کرد و در نهایت پیروز شدیم، این را نشان دادیم؛ طرف پیرزنی بود و بضاعتی نداشت اما برای کمک به جنگ تخم مرغ می‌آورد! اتفاقاً امام المسلمین هم که اقتصاد مقاومتی را می‌گویند: بر مبنای این روایت است ما اگر خودمان هم هر نفر هزار تومان بگذاریم ببینید چقدر می‌شود؟ منتها به شرط اینکه یک عده دزد نخورند! مردم دیگر مانده‌اند چه کنند؟

لذا بیت المال باید تحت نظر حاکم شرع باشد که مباحث آن را بنده در فقه الحکومه دارم، اصلاً قاعده است و با استدلال و برهان است نه همینطور باشد. ولی وقتی دست دولتها باشد همین می‌شود دیگر! آن دولت و این دولت و ... می‌خورند و هرکدام تقصیر دیگری می‌اندازند و اختلاس‌های آنچنانی و حالا هم که صندوق فرهنگیان! بعد هم داد می‌زنند چه خبر است؟

چرا می‌گویید؟ چرا اشاعه فحشا می‌کنید؟ عجب! آقا! بخورید نوش جان، ما هم چیزی نمی‌گوییم و اشاعه فحشا نمی‌کنیم! خیلی درد است. لذا فرمود: هیچ چیز شبیه بخل نمی‌تواند اسلام را به زمین بزند. مانند بخل در دفاع بخل مالی و جانی.

لذا این نکته هم مهم است: هیچ چیزی هم مثل ایثار، اسلام را نصرت نداده است. ایثار با انفاق فرق می‌کند، انفاق یعنی دارم و می‌دهم ولی ایثار یعنی خودم نیاز دارم و می‌دهم، من که صد تومان دارم و ده تومان می‌دهم، خیلی مهم نیست. اما ایثار این است که واقعاً همه چیز را بدهد. لذا نیاز هم دارد، می‌دهد.

پس حضرت فرمودند: اگر این پنج خصلت نباشد، همه از صالحین می‌شوند. که یکی از آن‌ها هم همین بخل است، «لَوْ لَاحِمْسُ خِصَالٍ لِّصَارَ النَّاسُ كُلُّهُمْ صَالِحِينَ». چرا مملکت ما اصلاح نمی‌شود و ما صالح نیستیم، اما می‌گوییم: منتظر مصلح هستیم که کسی بیاید و امور را اصلاح کند؟! امام زمان به من و تو می‌گوید: نباید بخل بورزیم، باید در راه اسلام و دین خرج کنیم.

فرمودند: ملعون است، ملعون است، آن که از راه دین، درآمد کسب کند. می‌دانید چرا این‌گونه فرمودند؟ چون یک موقع برعکس نشود و عوض این که ما در راه دین خرج کنیم، دین را ممر درآمد خود قرار دهیم. به جای این که ما برای انقلاب خرج کنیم، انقلاب را وسیله‌ی کسب درآمد خود قرار دهیم.

کسی نگوید چرا امشب سیاسی حرف می‌زنم، این‌ها همه اخلاق است. متخلق به اخلاق الهی شدن همین است که انسان بخل نوزد و بعد ببیند که چه می‌شود. در آن صورت عالم را می‌گیریم. والله اگر در مسائل ربا، مسائل نظام بانکی - که بانکداری اسلامی امروزه دروغ است و چنین چیزی نداریم - و ... آنچه اسلام می‌گوید، انجام شود، سوددهی زیاد می‌شود. والله اگر کلاه سر هم نگذاریم، اسلام پیروز است. والله اگر دنبال نفع شخصی نباشم و سجان ربی الا علی و به من ده نگویم، اسلام پیروز است. اگر از صالحان و متخلق به اخلاق الهی شویم، اسلام، پیروز است.

چهارمین مورد هم «وَالرَّيَاءُ فِي الْعَمَلِ» ریاکاری در عمل و پنجمین مورد هم «وَالْعَجَابُ بِالرِّيِّ» خود رأیی است که إن شاء الله در جلسه‌ی بعد بیان خواهیم کرد.

اجر دعای تمام ائمه، آمرزش گناهان هفتاد سال آینده و مصافحه با رسول الله برای کسی که به خاطر ترس، زیارت ابی‌عبدالله را ترک نکند!

بعضی‌ها شاید امسال برای زیارت اربعین رفتن، بترسند. من امسال مخصوص خودم می‌خواهم اربعین بروم. داعش که تا دیروز موصل را در دست داشت و نفت و ... را استفاده می‌کرد، زخم‌خورده است و خیلی کارها می‌کند، اما نباید از داعش و ... بترسید.

حدیثی با این سلسله نقل شده: «حَكِيمٌ بْنُ دَاوُدَ بْنِ حَكِيمِ السَّرَّاجِ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ، عَنْ مُوسَى بْنِ عَمْرٍ، عَنْ حَسَّانِ الْبَصْرِيِّ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع)»، که از باب علم الرجال و علم الدرايه، بسیار عالی است. می‌گوید: امام بیان فرمود: «يَا مُعَاوِيَةُ لَا تَدْعُ زِيَارَةَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ (ع) لِخَوْفٍ»، یا معاویه ابن وهب! به خاطر ترس، زیارت امام حسین را ترک نکنی.

«فَإِنَّ مَنْ تَرَكَهُ رَأَى مِنَ الْحَسْرَةِ مَا يَتَمَتَّى أَنْ قَبْرَهُ كَانَ عِنْدَهُ»، چون هر کسی زیارت آن حضرت را به خاطر همین خوف و ترس ترک کند، چنان حسرتی می‌بیند که آرزو تمنا می‌کند که ای کاش قبرم کنار حضرت بود. منظور این است که ای کاش نمی‌ترسیدم، می‌رفتم و در راه کشته می‌شدم و آن‌جا کنار حضرت بودم.

بعد حضرت فرمودند: «أَمْ مَا تُحِبُّ أَنْ يَرَى اللَّهُ شَخْصَكَ وَ سَوَادَكَ فَيَمْنُ يَدْعُو لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْأَئِمَّةُ (عليهم صلوات المصلين)»، آیا دوست نداری که خداوند متعال تو را در زمره‌ی کسانی محسوب کند که رسول الله و امیرالمؤمنین و بی‌بی‌دو عالم و همه‌ی ائمه (عليهم صلوات المصلين) برای او دعا کنند؟

«أَمْ مَا تُحِبُّ أَنْ تَكُونَ مِمَّنْ يَتَّقِلُ بِالْمَغْفِرَةِ لِمَا مَضَى وَ يُقْفَرُ لَهُ ذُئُوبُ سَبْعِينَ سَنَةً»، آیا دوست نداری از کسانی باشی که برای گناهان گذشته‌ی تو و گناهان هفتاد سال بعدت هم طلب غفران کنند؟

من بین روایات گشتم، دیدم برای مطلب دیگری، روایتی بدین صورت نیست که این‌طور تمام ائمه برای او دعا کنند و گناهان گذشته و ۷۰ سال دیگرش آمرزش شود. لذا این مطلب فقط برای حالتی است که خوف باشد و انسان به زیارت برود.

شاید یک عده بگویند: امسال نرویم، شاید در راه بمب بگذارند و ... باید گفت: شاید انسان در این‌جا هم بماند، اما تصادف کند و بمیرد. مگر نشده؟! اتفاقاً آن‌هایی که از مرگ می‌ترسند، زودتر هم به مرگ مبتلا می‌شوند. انسان باید بداند که همه چیز به

دست اوست. لا یستأخرون و لا یستقدمون.

بعد هم حضرت فرمودند: «أَمْ مَا تُحِبُّ أَنْ تَكُونَ مِمَّنْ يَخْرُجُ مِنَ الدُّنْيَا وَ لَيْسَ عَلَيْهِ ذَنْبٌ يَتَّبِعُ بِهِ»، آیا دوست نداری از کسانی باشی که از دنیا خارج می‌شوند در حالی که هیچ گناهی دنبال آن‌ها نیست؟! یعنی اصلاً آن‌ها را مؤاخذه نمی‌کنند و بدون حساب و کتاب می‌فرستند.

«أَمْ مَا تُحِبُّ أَنْ تَكُونَ غَدًا مِمَّنْ يُصَافِحُهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص)»، آیا دوست نداری جزء آن کسانی باشی که رسول الله (ص) با آن‌ها مصافحه می‌کند؟! پیامبر در منبری از نور نشستند و چه باشد که کسی بتواند از دور ایشان را ببیند و ... تازه آن‌جا جلوه‌ی حقیقی ایشان معلوم می‌شود که خداوند فرمود: لولاک لما خلقت الافلاک. شاید فقط بتوان از همان دور یک اشاره و بیعتی با ایشان داشت.

بلا تشبیه مثلاً الآن فرزند بزرگوارشان، امام‌المسلمین را بخواهند ببینند، نمی‌توانند محضر مبارکشان بروند، فقط می‌توانند ایشان را در حسینیّه از دور ملاقات کنند و ایشان هم از دور دستی تکان می‌دهند.

اما در این‌جا می‌فرماید: پیامبر با چنین کسی مصافحه می‌کند! می‌فرماید: دلت نمی‌خواهد جزء کسانی باشی که پیامبر با تو مصافحه کند؟! پس ابن وهب یک موقع به خاطر ترس، زیارت را ترک نکرد.

توصیه‌ی به زائران اربعین

توصیه‌هایی هم به زائران داشته باشم:

اولاً ذکر در راه زیاد بگویید.

بعد دائم فکر مصائب اهل بیت باشید. اگر می‌توانید یک کتاب داشته باشید و تاریخ بعد از عاشورا بخوانید. بعد هم تفکر کنید که با اهل بیت چه کردند؟! دیدید که از من و شما چطور پذیرایی می‌کنند، اما با آن‌ها چه کردند؟!